

The place of thought in the context of criminal policy of repression and its role in the politicization of criminal law

Review:

Criminal policy is a multidimensional discourse that induces criminal response measures on the one hand and the development of non-criminal measures on the other. However, when the reactionary and criminal view of criminal policy prevails and the principles and methods adopted in it are targeted, the type of criminal policy moves towards repression and intimidation, in other words, criminal and punitive measures dominate the community-based approaches to hegemony. Find. Now the main question in this research that we are trying to answer is the place of thought in criminal policy. When we separate punishments and classify them according to criteria such as ideology or intensity of influence, we have tried to present the idea in the context of criminalization as well as legislation. This study shows that the place of thought in criminal policy in the legislative process, which will be affected by the judiciary and execution, is derived from an ideological thought, part of which is religious ideology, and punishments such as hudud, qisas and diyat in It is located. Another part is derived from a kind of idealistic ideology in the light of revolutionary and political thought, which is sometimes evident and sometimes implicitly influences criminalization. This approach is particularly prevalent in the political schools of thought owed to populist sanctity. Thus, the course of thought in the discourse of Iranian criminal policy has an excessive loss in ideology, which, if we examine its course, considers apostasy as a fixed punishment at one point and punishes it with severe punishment, and at another point with an open mind, The list goes out of bounds. However, Iran's criminal policy has a security-oriented nature with repression, in some cases, community-based approaches with wide limitations can be expressed.

Keywords:criminal policy; Repression; Axis security; Community Circuit

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.322134.2888>

جایگاه اندیشه در بستر سیاست جنایی سرکوب و نقش آن در سیاسی شدن حقوق کیفری

مهدی عسکری^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۱

سید مهدی منصوری^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۵

علی مزیدی شرف آبادی^۳

چکیده

سیاست جنایی، گفتمانی چند بعدی است که القاء گر تدابیر واکنشی کیفری از یک سو و توسعه تدابیر غیر کیفری از دیگر سو است. با این حال وقتی دیدگاه واکنشی و کیفری سیاست جنایی غالب گشته و اصل و روش‌های اتخاذی در رویه آن هدف شود، سنخ سیاست جنایی به سمت سرکوب و ارباب پیش رفته و به عبارتی تدابیر کیفری و سزاگرا نسبت به رویکرد های اجتماع محور هژمونی می یابد. حال پرسش اصلی در این پژوهش که سعی در پاسخ آن داریم، جایگاه اندیشه در سیاست جنایی است. وقتی مجازات‌ها را تفکیک می‌کنیم و آن را بر اساس ضوابطی چون ایدئولوژی و یا شدت اثر گذاری طبقه بندی می‌کنیم، سعی نموده ایم اندیشه را در بستر جرم انگاری و نیز تقنین جاری کنیم. این پژوهش نشان می‌دهد جایگاه اندیشه در سیاست جنایی در فرایند تقنین که قضا و اجرا متأثر از آن خواهد بود، برگرفته از اندیشه ای ایدئولوژیک است که بخشی از آن را ایدئولوژی دینی در برگرفته و مجازات‌هایی مثل حدود، قصاص و دیات در آن قرار گرفته است. بخشی دیگر نیز برگرفته از نوعی ایدئولوژی آرمان گرا در پرتو تفکرات انقلابی و سیاسی که در مواقعی محرز و برخی مواقع به صورت ضمنی موثر بر جرم انگاری است. این رویکرد به ویژه نحله های سیاسی حاکم بر این گفتمان وام‌دار در تقدس‌گرایی عوام‌گرایانه است. بنابراین سیر اندیشه در گفتمان سیاست جنایی ایران گمگشتگی مفرطی در ایدئولوژی دارد که اگر سیر آن را واکاوی کنیم در برهه ای ارتداد را مجازاتی ثابت می‌داند و آن را به سختی کیفری می‌دهد و در برهه ای نیز با اندیشه ای باز آن را از فهرست حدود خارج می‌کند. به هر حال سیاست جنایی ایران دارای طبعی امنیت محور همراه با سرکوب را بیان می‌کند که در مواردی می‌توان رویکردهای جامعه محور با محدودیت‌هایی گسترده را بیان کرد.

واژگان کلیدی: سیاست جنایی؛ سرکوب گرایی؛ امنیت محوری؛ اجتماع مدار

دانشجوی دکتری، گروه حقوق کیفری و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یزد، یزد، ایران.^۱

استاد یار، گروه حقوق کیفری و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یزد، یزد، ایران.^۲

استادیار دانشگاه علم و هنر یزد.^۳

نظریه‌های بزه دیده محور مجازات با برداشت کانتی از عدالت کیفری مفهومی را به جامعه القاء می‌کند که واکنشی قاطع، حتمی و سخت، به‌عنوان یک امر ضروری برای احقاق حقوق آنها در جامعه الزامی است. همچنین توسل مکرر به عدالت به‌عنوان پایه این تفکر و اندیشه، رهاوردی مطلوب از کیفر را در جامعه نهادینه می‌کند که صرف نظر از ملاحظات سیاسی و اجتماعی اندیشه سرکوب که بر این تفکر است با ایدئولوژی امنیت محوری به موقع اجرا گذارده می‌شود. بنابراین اندیشه در سیاست جنایی سرکوب به اشکال مختلف نمود می‌یابد. اشکالی که می‌تواند هم بر تقنین و هم بر اجرا و در فرایند قضایی تأثیر بگذارد.

این واقعیت است که اندیشه در سیاست جنایی وقتی آمیخته با ایدئولوژی گردد، می‌تواند سیاست جنایی را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین ممکن است سیاست جنایی با ایدئولوژی امنیت محوری نمود یابد و با عدالت محور. در نظام حقوقی ایران متأثر از ایدئولوژی دینی و انقلابی برخاست از آرمان گرایی عدالت در حقوق، رویکردی سخت گیرانه در هیئت مجازات‌هایی چون حدود و قصاص از یک سو و جرائم امنیتی با سویه عناد با نظام، هجمه‌ای هژمونیک بر سیستم کیفری گسترانیده است. برای اینکه بتوان عمق و ژرفای ایدئولوژی را در سیاست جنایی ایران واکاوی کرد. سنخ سرکوب آن را قضاوت کرد در ذیل به تحلیل مجازات‌هایی می‌پردازیم که برخی عناوین مجرمانه با بهم تنیدگی تفوق دین و ایدئولوژی تقدس گرایی، سمت و سوی امنیت محور را برای آن به ارمغان آورده است. به هر حال در هر نظام حقوقی برای کنترل بخشی از جامعه که رفتار ناقض قانون و هنجار گریزی را طبیعت جامعه می‌داند، بایست واکنشی مناسب یافت. اما اینکه نوع واکنش چه محدوده‌ای را در بر می‌گیرد و نیز با چه مسلک و اندیشه‌ای توجیه می‌گردد، مهم بوده و دارای ضرورت فزاینده است. چرا که اگر توجیه برخاست از قرارداد اجتماعی باشد، می‌توان در آن بازنگری کرد اما اگر برون داد تقدس گرایی و ایدئولوژی‌های دین محور باشد، داری وصفی ثابت است که نمی‌توان امید به بازنگری آن داشته باشیم.

۱- تفوق ایدئولوژی بر سیاست جنایی به ترکیبی دینی-انقلابی (سیاسی)

اینکه سیاست جنایی تقنینی و اجرایی کشور متأثر از نظام دین سالار اسلام می‌باشد، موضوعی است مبرهن و واضح که می‌توان گفتمان خاص آن را در مصادیق مجرمانه و نیز مجازات‌ها واکاوی نمود. اما در کنار این نگرش رهیافتی دیگر سیاست جنایی تقنینی و قضایی کشور را در بر گرفته که به تأسی از آرمان گرایی انقلابی مصادیق مجرمانه را توسیع داده و سنخ مجازات را با توجیهی تقدس گونه سنگین، سخت و خشن و همگرا با گفتمان امنیت مداری قرار داده است. در ذیل این دور رویکرد را در سیاست جنایی کشور (ایدئولوژی دینی و انقلابی) مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم.

۱-۱- مجازات حدی به عنوان شدیدترین نوع مجازات در سیاست جنایی سرکوب: هدف و نتیجه

با توجه به اینکه مجازات حدی زیر مجموعه مجازات های دینی است، بنابراین هدف و برآیند آن را نیز بایست در چارچوب نظام عدالت کیفری اسلام مورد واکاوی قرار داد. به هر حال برای اینکه هدف و نتیجه مجازات حدی و جایگاه آن را در سیاست جنایی و سوبه آن از منظر سرکوب گری و یا عدالت محوری مورد بررسی قرار دهیم، در دیل مصادیقی از جرم حدی را از منظر سیاست جنایی مورد تحلیل قرار می دهیم.

۱-۱-۱- محاربه و واکاوی اختیار قاضی در مجازات تخیری و بدون ضابطه آن

در حقوق کیفری ایران قلمرو جرم محاربه و مصادیق داخل در آن چندان روشن نیست. این ابهام از مبنایی ترین مادهٔ مربوط به محاربه در حقوق کیفری ایران یعنی؛ مادهٔ ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و نیز ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ شروع می شود. ابهام و چالش وقتی عمیق تر می شود که قانونگذار با توجه به بیان عناصر متشکله آن و موضوعیت دادن سلاح در آن که بر گرفته از تعریف فقها در این جرم است، اما در نهایت در جرایم تعزیری به ویژه جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی با استفاده از یک جمله شرطیه با این مضمون « اگر محارب نباشد ...» خب از نظر حقوق کیفری و نگرش های تئوریک حقوقی نمی شود وقتی عنصر مادی در جرمی موضوعیت دارد آن را تعمیم به جرمی دیگر داد که رفتار مورد نظر در آن حتی محلی از اعراب ندارد. در ماده ۴۹۸ عنصر مادی « تأسیس کردن» و « اداره کردن» است. بنابراین نمی توان سنخیتی با رفتار محاربه که کشیدن سلاح در آن موضوعیت دارد برقرار کرد. اما در عین شگفتی قانونگذار از این جمله شرطیه برای باز گذاشتن دست قضات استفاده نموده که در انتها بتوان در مجازات اشخاص به موجب این ماده انعطاف داشت که حتی وی را به محاربه نیز محکوم کرد. از دقت در مجموعهٔ این قوانین ملاحظه می گردد، در هر مورد که قصد مقابله با حکومت باشد یا اقدامات مجرمانه فردی عملاً به مقابله با حکومت بینجامد، مقنن آن را به نوعی داخل در عنوان محاربه دانسته است، صرف نظر از اینکه عمل مزبور شرایط تحقق جرم محاربه از جمله دست بردن به سلاح و قصد اعراب مردم را داشته باشد یا خیر. این نمود گسترده آنچه به وجود می آورد سیاستی مبتنی بر سرکوب و اعراب است که در گفتمان جزایی علی رغم تلاش های عدالت محور، اما آنچه برآیند کار خواهد بود سزاگرایی صرف را شاهد خواهیم بود.

از این تحلیل که بگذریم موضوع مجازات هم در این جرم چالش برانگیز است. به عبارت دیگر ماهیت مجازات محاربه که طبعی تخیری و بدون ضابطه دارد تنها برای دادگاه و به تبع آن قاضی این اختیار را ایجاد می کند که به فراخور اندیشه تصمیم گیر، مجازات را تحمیل نماید. بنابراین آیه مربوط به محاربه مجازات این جرم را به «قتل، صلب، قطع دست راست و پای چپ و تبعید کردن، (نفی بلد) بیان می کند. همه فقها هم در ثبوت این مجازات چهارگانه با هم اتفاق نظر دارند، اما فقها در مورد این مجازاتها و ترتیب آن بر مرتکبین، اختلاف نظر دارند که آیا، مجازاتهای چهارگانه فوق به نحو تخیری برای قاضی ملاک قرار گیرد یا به نحو ترتیبی؛ به عبارت ساده تر قاضی محکمه در تعیین یکی از این مجازاتها مخیر است یا باید بر اساس عمل ارتكابی از جانب مجرم به نحو ترتیبی تعیین گردد.

تخیر و ترتیب ضابطه ای است که در جرم محاربه مورد استفاده قرار می گیرد. پس واقعیت بر اساس اصول حقوق جزا و اصول جزای اسلامی بیانگر این حقیقت است که آنچه مورد تأکید قرار گرفته، تناسب بین جرم و مجازات است. منظور این است که باید بین جرم ارتكابی و مجازات وارده آن چنان تناسبی وجود داشته باشد که موجب بازدارندگی فرد و جامعه شده و افراد مجرم بالقوه به خود اجازه ارتكاب چنین جرمی ندهد. از این رو هر چه قدرت تخریبی جرم بیشتر باشد، مجازات آن نیز باید بیشتر باشد و هر قدر هم شدت آن کمتر باشد، مجازات آن نیز متناسب با جرم کمتر خواهد بود. (محمدی، ۱۳۹۶: ۵۰) با توجه به دیدگاه های فقهی متفاوت و نیز روایات مختلف در این باب نمی توان اجماعی در این خصوص یافت. اما رویکرد قانونگذار به نظر رویکردی بی ضابطه مبتنی بر تخیر با توجه به نظر و آرای عامه فقها باشد. به عبارت دیگر در این نگرش آنچه موضوعیت می یابد وسعت اختیارات قاضی می باشد، که بدون ضابطه ای نوعی و یا شخصی می تواند برای هر شخص در هر موقعیت زمانی و یا مکانی و بدون در نظر گرفتن رفتار وی و یا ملاک قرار دادن رفتار مجازات های چهارگانه محاربه را بر وی اعمال کند. این رویکرد رویکردی موسع در اختیارات منتهی به قضات می باشد که در موارد بسیاری به ویژه در ابهامات و سکوت ها و اجمالات قانون می تواند عدالت را به چالش کشیده و پای سلايق شخصی و یا باندی را در مورد شخص به میان آورد. بنابراین به نظر شایسته است قانونگذار اگر خود را متعهد به مجازات های اسلامی می داند، مجازات محاربه را تخیر دانسته اما با ضابطه ای نوعی که تفوق قانون بر آن چیرگی داشته باشد مه سلايق فردی قاضی. از سویی دیگر وقتی روایات در باب بی ضابطگی و تخیر مطلق مطالعه می گردد، این اختیار در دست حاکم است که به نوعی حاکم شرع قلمداد شده و از آنچنان عدالتی برخوردار می باشد که در مقابل هجمه های حاکمیتی ثابت قدم باشد، اما در حال حاضر که مستند قضا مسندی مأذون می باشد، چنین عدالتی از سوی قاضی ما مشاهده نمی گردد که با خاطری آسوده از اجرای عدالت این میدان وسیع از اختیار را برای وی تعریف کنیم.

۲-۱-۱- افساد فی الارض: مجازاتی الزامی و ثابت

با توجه به ماده ۲۸۶ این بزه عنصر مادی آن عبارت است از: از انجام فعلی که منتهی به تحقق کلی از مصادیق نام برده شده در ماده مذکور گردد با توجه به اینکه مصادیق این جرم متعدد است عنصر مادی این بزه نیز حسب مورد متفاوت خواهد بود. به عنوان مثال در دایر کردن مراکز فساد و فحشاء یا معاونت در آنها که در ماده مذکور به عنوان یکی از مصادیق جرم افساد فی الارض نام برده شده است و دایر کردن عشرتکدها و مراکز انجام منکرات، تشکیل باند و فراهم نمودن وسائل و ابزار ارتكاب بزه از قبیل تهیه مکان، تلفن و پیدا کردن افرادی برای ارتكاب جرم و امثال آن از عناصر مادی این جرم می باشند. یا مثلاً در احراق که یکی دیگر از مصادیق نام برده در ماده مذکور می باشد مانند آتش زدن محصول کارخانجات یا مزرعه و غیره که آتش زدن عنصر مادی افساد محسوب می شود.

در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ محاربه از افساد فی الارض جدا شده است در ماده ۲۸۶ تعریف بسیار گسترده ای از افساد فی الارض ارائه شده است. در این ماده مقنن محاربه و افساد فی الارض را از هم تفکیک کرده است و در تعریف افساد فی الارض

واژه ای مانند گسترده شدید و عمده را به کار برده است. باتوجه به اثبات های مختلف و تعاریف مختلفی از این واژه‌ها می‌شود، مجازات محاربه به نسبت از افساد فی الارض سبک‌تر است زیرا یکی از چهار مجازات را دارد در حالی که مجازات مفسد فی الارض صرفاً اعدام است. در واقع در ماده ۲۸۶ (افساد فی الارض) قانون جدید مجازات اسلامی را در جهتی مخالف با قوانین مثبت جایگزین حبس تخفیف مجازات و دیگر قوانین حقوقی موجود در قانون جدید دانست. زیرا در این ماده دایره گسترده مصادیق و وجود کلماتی همچون نشر اکاذیب و جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی در تعریف مفسد فی الارض از جمله مواردی است که باعث تفسیر گسترده قضات می‌شود و امکان صدور حکم اعدام را بالا خواهد برد. و ماموران امنیتی و دولتی می‌توانند تفسیر گسترده ای از این کلمات را داشته باشند، و بسیاری از اعمال تحت شمول این ماده قانونی قرار خواهند گرفت در عین حال ما تعریف دقیقی از افساد فی الارض در این ماده نمی‌بینیم صحت اینکه لغاتی نظیر گسترده، وسیع، شدید و قانون نباید طوری نوشته شود که جای تفاسیر چند گانه را برای قضات باقی گذارد. (مظاهری تهرانی، ۱۳۹۲: ۵) به طور کلی ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در فصل نهم راجع به بغی و افساد فی الارض می‌باشد و در لسان العرب آمده ضد صلاح است راغب در المفردات در تعریف فساد می‌نویسد: «فساد بیرون رفتن چیزی از حد اعتدال است خواه زیاد باشد، خواه کم باشد و سلاح ضد آن است.»

پس اگر چه می‌توان صبغه‌های سرکوب‌گرایی را در بازخورد با این نوع جرم مشاهده نمود، اما هنوز ضابطه ای اندیشه محور را در آن حتی با اصول اخلاقی دین در آن نمی‌توان واکاوی کرد. چرا که توسعه ی لجام گسیخته‌ی طرق تحقق رکن مادی این جرم، بی‌توجهی به کیفیت متفاوت تحقق این جرم در قانون مجازات اسلامی با سایر مصادیق آن در قوانین خاص جزایی، فقدان ضابطه ی عینی و قابل ارزیابی در جهت افتراق میان متهمی که با وجود ارتکاب افعال مجرمانه متعدد، مشمول مقررات تعدد جرم بوده و از آثار ادغامی کیفر بهره مند است و متهمی که در شرایط مشابه در مظان اتهام افساد فی الارض قرار دارد و در نهایت به کارگیری الفاظ و عباراتی تفسیر بردار همچون: «به طور گسترده» و «در حد وسیع» تنها بخشی از چالش‌ها و ابهام‌های حقوقی-قضایی این مستند قانونی است. (رهبر پور، نورمحمدی، ۱۳۹۷: ۲۰۵) که تفسیر موسع قاضی از یک سو و توسعه دامنه سرکوب در آن هویدا است.

۳-۱-۱- چالش توسعه اختیار قاضی وعدم تخصص‌گرایی در مضمون ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی

ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دست قضات را برای رجوع به منابع فقهی باز گذاشته است. به عبارت دیگر رویکردی موسع از توسعه دامنه غیر تخصص‌گرایی در حوزه کیفر که در نهایت رهیافتی جز سرکوب نخواهد داشت. نظر به اینکه قانون‌گذار بسیاری از جرائم را با عنوان حدود قرار داده است، این پرسش مطرح است که آیا حدود شرعی دیگری غیر از حدود موضوعه قانونی وجود دارد یا خیر. اگر وجود دارد چرا فقهای شورای نگهبان متعرض آن نشده و آن را در قانون درج نکرده‌اند. یا با توجه به عدم درج آن توسط قضات شورای نگهبان، برگشت به آنها از سوی قضات غیر متخصص در امر فقه غیر عقلایی و غیر

مسئولانه نخواهد بود. حتی نمی توان آن را مصداقی از قبح عقاب بلا بیان و یا نقض اصل قانونی بودن جرم و مجازات دانست. گفتنی است تعریف فقها از حد به مجازات مقدر صحیح نیست، بلکه حد به معنای مجازات مقدر معین است که در آیات یا روایات به صراحت وصف حدی بودن آن را معین کرده باشد، بنابراین، بسیاری از جرائمی را که فقها به دلیل انحراف از تعریف، با عنوان حد مطرح کرده‌اند، همگی تعزیر منصوص شرعی بوده است و این خلط مبحث، قانون‌گذار را به سمت توسعه جرائم منصوص حدی رهنمون کرده است. همچنین اینکه غیر از جرائم منصوص حدی، دیگر موجبی برای رجوع به فقه که مشمول ماده یادشده شود، وجود ندارد زیرا همگی با عنوان تعزیرات منصوص شرعی قرار دارند. (آهنگران، سعیدی، اورسجی، ۱۳۹۵: ۲۲۵)

اساساً قانون در مقام وضع هر واژه ای که آثار بسیاری در پی دارد در مقام تعریف های اصطلاحی بر می آید نه تعریف های لغوی. هر چند در این مقام نیز گاه کوتاهی می کند، در حالی که تعریف ها مساعدت بزرگی در رفع ابهامات و تشخیص و ورود و خروج مصادیق دارد. قانونگذار در ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی « حد » را یک مجازات می داند و در مقام تعریف در ماده ۱۵ بیان می کند: « حد مجازاتی است که موجب، نوع، میزان، و کیفیت اجرای آن در شرع مقدس، تعیین شده است. » حال اگر عنوان مجرمانه ای را نتوان در شاخص این تعریف قرارداد، همچنین روایات نیز بر این موضوع صحه نگذارند، در فرایند تقنین نیز نتوان تأییدیه ای از فقهای شورای نگهبان گرفت، دیگر رجوع قاضی به فقه و قرار دادن آن تحت یک مجازات شرعی نمی تواند مهمل قانونی داشته باشد.

از سوی دیگر همیشه قضات به تعبیر فقه « حاکم شرع » نیست که بتواند جهت تجزیه و تحلیل رفتارهای مجرمانه، به فقه رجوع کرده و آن را در هیئت جرمی فقهی و یا حدی تفسیر نماید. بنابراین در بادی امر موضوع ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی به نوعی شانه خالی کردن از تعیین و تکلیف برخی عناوین مجرمانه است که ممکن است صبغه شرعی داشته باشد. از طرفی چرا وقتی شرع تلاش دارد موضوعی را از گفتمان جزایی خود بزدايد؛ با سیاست تقنینی و اجرایی نادرست دغدغه بی هویتی برای آن ایجاد کرده و در نهایت با مبانی گنگ و مبهم آن را به هر طریق در چارچوب اختیاراتی بی حصر به دست سیستم قضایی بسپاریم.

این رویکرد به ویژه در بازخورد با سیاست جنایی می تواند القاء گر نوعی نگرش سرکوب باشد. چرا که عملاً در تفسیر قانون شیوه ای ابزار گرایانه را مورد توجه قرار داده است. شاید در بادی امر شیوه ای متعارف به مثابه دیگر شیوه ها جلوه گر کند، اما با مصادیقی که می توان در مواجهه با ماده ۲۲۰ بیان کرد، ناخواسته تفسیر سیاسی جایگزین تفسیر حقوقی در تعیین آن می شود. مثلاً در جرم ارتداد؛ آنچه آن را توجیه می کند و در نهایت قاضی را راضی به مجازات های سهمگین و شدید می کند، شیوه ای ابزار گونه در قالب اختیار موسع در بازخورد با ماده ۲۲۰ می باشد. همانطور که می دانیم ابزارگرایی حقوقی، مفهومی است که هم در مرحله تقنینی و هم در خلال مباحث مربوط به تفسیر حقوقی مطرح می شود. از نظر ابزارگرایی حقوقی، دادگاه ها وضع کننده قواعد هستند و نه صرفاً کشف کننده آنها. (سامرس، ۱۹۸۲: ۲۱) در واقع ابزارگرایی حقوقی بر این باور است که حقوق، ابزاری است

برای رسیدن به یک هدف که در سیاست جنایی جمهوری اسلامی، هدف فراتر از اصلاح، ایجاد نظم و یا بازپروری مجرمین است. بلکه رویکردی ایدئولوژیک را القاء می کند که ثبات این ایدئولوژی از منظری خود نظم و اصلاح محسوب می گردد.

این در حالی است که حتی با ضابطه و ملاک مجازات مقدر که تفکیک کننده و وجه تمایز حد و تعزیر در لسان فقها قلمداد می گردد، با تفحص در منابع روایی به مصادیقی مواجه می شویم که وصف یاد شده را دارند، اما خود آن مصادیق را در زمره حدود نیاورده اند و دلیلی نیز برای این نظریه مطرح نکرده اند. شاید ایراد قانونگذار و چالش ماده ۲۲۰ در توسیع اختیارات قضات و در انتها دامن زدن به سیاست جنایی سرکوب، این مسئله باشد که تعریف حدود در شاکله « مجازات مقدر » جامع و مانع اغیار نیست. چرا که در نگاهی عمیق تر می تواند تعزیرات منصوص شرعی را نیز در بر گیرد. که در اینجا اگر وصف و وجه « معین و مصرح بودن » (آهنگران، سعیدی، اورسجی، ۱۳۹۵: ۲۴۷) نیز به آن وصف اضافه شود، می توان تا حدودی دامنه تعریف تعزیرات شرعی را از حدود خارج کرده و در نهایت ماده ۲۲۰ را مستمسکی برای جولان سلاقی شخصی در حقوق که جایگاه عدالت است، قرار نداد.

۱-۲- بسترهای اندیشه سیاست جنایی سرکوب در تعزیرات

همانطور که در فوق و در حدود بیان شد، اندیشه ورزی را در قامت سرکوب و واکنش گرایی صرف می توان واکاوی کرد. حال در این مجال این رویه را در تعزیرات مورد واکاوی قرار داده و بحث می کنیم تا چه میزان سرکوب در این زمینه ورود داشته است.

۱-۲-۱- قانون مجازات اخلاکگران در نظام اقتصادی و عدم ضابطه در آن با آمیختگی با نگرش های سیاسی

از جرم اقتصادی تعریف قانونی نشده و در حقوق داخلی پاره ای از کشورها، بعضاً تعریف و بعضاً مصادیق بیان شده است. به عنوان مثال، قانون جرایم اقتصادی اردن در ماده ۳ جرایم اقتصادی را این گونه تعریف می کند: « جرایم اقتصادی جرایمی هستند که احکام این قانون و قوانین مشابه نسبت به آن ها اجرا می شود و به اموال عمومی تعلق دارند و موجب ضرر زدن به بنیان اقتصادی کشور یا اعتماد عمومی نسبت به اقتصاد ملی یا پول ملی یا سهام یا اسناد و اوراق مالی رایج در کشور می شوند ». این بیش از آنچه تعریف باشد، ضابطه بیان شده است. در تعریفی دیگر جرایم اقتصادی عبارت اند از: « جرایمی که در قوانین مربوط به حمایت از فعالیت های اقتصادی آمده است اعم از این که در قانون جرایم اقتصادی پیش بینی شده باشد یا در قوانین متفرقه ای که فعالیت های اقتصادی را تنظیم می کند. (زراعت، ۱۳۹۷: ۱۲)

زلاتریک جرم اقتصادی را رفتار اشخاص حقوقی یا حقیقی می داند که برای سیاست اجتماعی یا اقتصادی دولت خطری به وجود آورد یا ضرری وارد نماید. (احمد نور، ۲۰۰۰: ۴۶) به نظر دو تن از حقوقدانان، ژان لوک بچر و نیکلا کلوز، به جرم هایی که

^۱- law is a means to an end

با هدف دستیابی به یک امتیاز مالی ارتکاب می‌یابند جرم اقتصادی می‌گویند ولی مانع نمی‌شود که با ارتکاب این نوع جرایم، امتیازهای غیرمالی نیز تحصیل شود. (بیچر، کولوز، ۲۰۰۷: ۳۲) رایج‌ترین تعریفی که از جرم اقتصادی صورت گرفته عبارت است از «رفتار مجرمانه‌ای که اشخاص حقیقی و حقوقی به انگیزه تحصیل مزایای اقتصادی مرتکب می‌شوند». اما این تعریف با وجود رایج بودن، ملاحظاتی دارد. (هانس، اسکوج، ۲۰۰۴: ۴۳۱) یکی اینکه عبارت اقتصادی در معنای دقیق خود به کار نرفته است. دیگر این که با قبول چنین تعریفی از جرم اقتصادی، جرایم زیادی مانند کلاهبرداری، سرقت، اختلاس، ارتشا و... در این محدوده قرار خواهد گرفت در حالی که این گونه جرایم در چارچوب شناخته شده دیگری قرار دارد. به علاوه، جرایمی که اصولاً خارج از حوزه جرایم مالی است مانند آدم‌کشی و قتل عمد با وجود انگیزه مالی ممکن است در این حوزه قرار بگیرد.

با توجه به اینکه جرایم اقتصادی ماهیت پیچیده‌ای دارند و به دلیل تأثیرپذیری این گونه جرایم از عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، علم جرم‌شناسی نیز علی‌رغم جامعیت نتوانسته شناخت کاملی از آن‌ها پیدا نماید و در نهایت منجر به بروز نظریات مختلف در این زمینه شده است. به کارگیری اصطلاحاتی چون «مفاسد اقتصادی»، «جرم مالی»، «جرم اقتصادی»، «اخلال در نظام اقتصادی» و... در متون قانونی، برداشت‌های متفاوتی را در پی داشته است. وصف اقتصادی این گونه جرایم، اتخاذ سیاست کیفری هوشمندانه را طلب می‌کند به این دلیل که دوام و بقای جوامع تا حد زیادی به اقتصاد وابسته است. به علاوه مرز میان جرایم حوزه فعالیت‌های مشروع تجاری و کسب و کار با بزهکاری اقتصادی روشن نیست و چه بسا جرم‌انگاری پارهای از فعالیت‌ها بدون تعیین ضابطه و معیار مؤثر و مفید، انگیزه سرمایه‌گذاری و رونق اقتصادی را از بین ببرد. از طرفی بی ضابطه‌گی در این حوزه می‌تواند اختیارات قضایی و شبه قضایی را افزایش داده و ناخواسته جرایمی را در این خصوص ایجاد کند که همانطور که بیان شد خود انسداد فضای کسب و کار باشد آنچه که در جرائم موسوم به جرم اقتصادی در ایران قابل بررسی است که در ذیل به مجازات اخلال‌گران در نظام اقتصادی می‌پردازیم.

جرم اخلال در نظام اقتصادی کشور یکی از مصادیق جرایم اقتصادی است. همه جرایم اقتصادی به نحوی موجب اخلال در نظام اقتصادی کشور می‌شوند اما وقتی عبارت اخلال در نظام اقتصادی کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد، منظور آن دسته از جرایمی است که در قانون مجازات اخلال‌گران در نظام اقتصادی کشور مصوب سال ۱۳۶۹ اشاره شده است. در این راستا باید بیان کرد اخلال در نظام اقتصادی کشور جرمی است که سال‌ها مورد توجه سیستم تقنینی قرار گرفته اما شتابزدگی قانونگذار در تصویب مواد این قانون سبب شده است که یک سیاست کیفری منسجم و قاطع در این خصوص دنبال نشود. اساساً از منظر حاکمان و ذی‌منصبان اهمیت جرم اخلال اقتصادی به قدری است که چنانچه امنیت اقتصادی شهروندان دچار خدشه شود احتمال آشوب و درگیری در سایر حوزه‌ها فراهم خواهد شد لذا آرامش و ثبات اقتصادی به عنوان مهمترین و مبنایی‌ترین مولفه امنیت باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین از جمله شرایط عمومی مربوط به اخلال در نظام اقتصادی، می‌توان به عمده بودن عملیات اشاره کرد زیرا اساساً عملیات غیرعمده نمی‌تواند موجب تحقق اخلال در نظام اقتصادی شود بنابراین هرچند مقنن در بند الف ماده یک قانون مجازات اخلال‌گران در نظام اقتصادی کشور در خصوص برخی عملیات مانند قاچاق عمده ارز از وصف عمده استفاده کرده است اما نباید اینطور تصور

شود که صرفاً فقط این افعال واجد وصف عمده بوده و سایر افعال مذکور در این قانون از این ویژگی برخوردار نیستند. بر همین مبنا می‌توان گفت قید عمده در بند الف ماده یک قانون مزبور احترازی نیست. بدیهی است چنانچه عملیات عمده منجر به تحقق اخلال در نظام اقتصادی شود مجازات مختص به آن برای مرتکب جرم در نظر گرفته می‌شود. (مظاهری تهرانی، ۱۳۹۹)

کیفرهای در نظر گرفته شده برای جرایم اخلالگری در نظام اقتصادی کشور را می‌توان شامل اعدام، حبس، شلاق، جزای نقدی و ضبط اموال دانست. بنابراین قانونگذار در تدوین مواد یک و ۲ قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور، مجازات‌های مرتکب یا مرتکبان را بر اساس قصد آنها تشریح کرده است. بر این اساس باید گفت چنانچه اقدامات صورت گرفته به حد افساد فی‌الارض نرسد و فقط اخلالگری در نظام اقتصادی کشور باشد دو حالت وجود دارد؛ اخلالگری به صورت جزئی یا به طور کلی است. در صورت عمده بودن کالای موضوع جرم، مرتکب به حبس از ۵ تا بیست سال و ضبط اموالی که از طریق غیر مشروع تحصیل کرده است، محکوم خواهد شد و علاوه بر آن، دادگاه به اعمال کیفر شلاق تعزیری بین بیست تا هفتاد و چهار ضربه در انتظار عمومی در این مورد مخیر است. همچنین در صورت جزئی بودن کالای موضوع جرم بدین نحو که با جمع شرایط مادی و معنوی اگر موضوع اخلال، عمده یا کلان یا فراوان نباشد، حبس مرتکب دو تا ۵ سال خواهد بود و دادگاه ملزم است تا حکم به ضبط کلیه اموالی که از طریق خلاف قانون به دست آمده باشد به عنوان جزای مالی صادر کند. اما به موجب قانون الحاق یک بند و یک تبصره به ماده یک قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور مصوب سال ۱۳۶۹ و اصلاح تبصره یک ماده ۲ آن مصوب سال ۱۳۸۴، مجازات مواردی که موضوع اخلال، عمده یا کلان یا فراوان نباشد کاهش یافت. در صورتی که جرایم مذکور در ماده یک را اشخاص حقوقی، اعم از دولتی یا خصوصی مرتکب شوند، همه افرادی که در عملیات اجرایی این جرایم عالما و عامدا مباشرت یا شرکت یا به گونه‌ای دخالت داشته باشند، شریک جرم محسوب خواهند شد و بر حسب اینکه اقدام آنها با قسمت اول یا دوم ماده ۲ این قانون منطبق باشد، به مجازات مقرر در این ماده محکوم خواهند شد که شامل اعدام مرتکب و ضبط اموال شخصی؛ اعمال مجازات حبس برای مرتکب و ضبط مال شخص حقوقی و مجازات مسئولانی است که از جرایم ماده یک مطلع هستند و اقدامی انجام ندهند. (سمیعی زنور، حبیب زاده، صابر، ۱۳۹۵: ۳۲)

وابستگی نظام اقتصادی ایران به درآمدهای نفتی موجب می‌شود که صنایع نفتی در ایران نقش بنیادینی در نظام اقتصادی داشته باشند همچنین در تمام نظام‌های اقتصادی شبکه راه‌آهن، آب، برق، گاز و مخابرات، زیرساخت‌های نظام اقتصادی محسوب می‌شوند. صنایع هر کشور نیز مهمترین بخش تولیدی نظام اقتصادی است. از این رو رفتارهایی که به منظور اخلال در هر یک از بخش‌های مذکور انجام گیرد یا عملاً موجب اخلال در هر یک از آنها شود، بی‌تردید، اخلال در نظام اقتصادی کشور محسوب می‌شود. ظاهر عبارت اخلال در نظام اقتصادی، آن را به جرایم مذکور در قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی محدود می‌کند اما تفسیر منطقی و توجه به واقعیت‌های اقتصادی، این نتیجه را در پی دارد که اخلال در هر یک از زیربخش‌های اساسی مذکور در قوانین خاص نیز اخلال در نظام اقتصادی محسوب می‌شود. (ابراهیمی، صادق نژاد نائینی، ۱۳۹۲: ۶۵)

در بررسی قانون مجازات اخلاک‌گران در نظام اقتصادی ملاحظه می‌شود که نحله‌های سیاسی جناح بندی شده در آن جای داشته حتی در مقام اجرا نیز می‌توان این مسیر فکری را مشاهده نمود. به ویژه که بعد از دولت دهم مبارزه با فساد و یا فساد‌گریزی اقتصادی از جمله شعارها و یا تصفیه حساب‌های جناح‌های سیاسی شد. سیاستگذاری مقنن بیشتر بر پایه تدابیر قهرآمیز و سرکوبگر کیفری یا به تعبیر دیگر، همان مجازات‌های معروف حقوق جزا استوار است و نباید از نظر دور داشت که صرف وضع قوانین و مقررات کیفری در قانون جزا دارای جنبه پیشگیرانه است. به بیان دیگر قانونگذار قوانین کیفری را به منظور ارعاب و در نتیجه پیشگیری از ارتکاب جرایم توسط افراد جامعه وضع می‌کند. بدین سان باید گفت: جهت جلوگیری از پیشگیری از وقوع تعداد زیادی از جرایم اقتصادی، نیاز عمده‌ای به اتخاذ تدابیر و وضع قوانین شایسته داریم. (سمیعی زنور، حبیب زاده، صابر، ۱۳۹۵: ۷۶) تا همینقدر از رویکرد اتخاذی در جرائم اقتصادی می‌توان سیاست جنایی سرکوب را مطمح نظر قرار داد.

۲-۲-۱- جرائم سیاسی با جلوه‌های امنیتی: نمود عوام‌گرایی سرکوب

دلیل توجه افکار عمومی نسبت به مجرمان سیاسی و رفتار معتدل با آن‌ها، این است که مجرمان سیاسی بر خلاف سایر مجرمان، تحت تاثیر اغراض شخصی و احساسات غیر انسانی حرص و آز و انتقام و حسادت و امثال آن نیستند. هر چند اعمال مجرمان سیاسی از دید گاه حاکمیت، رفتار خطرناکی است که مرتکب آن مستحق مجازات سخت می‌باشد. به هر حال، در صورتی که اعمال فوق واجد دو شرط اساسی ذیل باشد جرم تلقی نخواهد شد:

نخست؛ - عدم مشروعیت نظام حاکم از دیدگاه و اعتقادات مردم

دوم؛ همراهی اکثریت مردم جامعه با مرتکبین این اعمال، یعنی اکثریت این گونه اعمال را مورد قبول قرار می‌دهند.

اما اگر شرایط فوق محقق نباشد، مثل این که مخالفت، متوجه نظامی باشد که بر اساس اعتقادات صحیح بنیان نهاده شده و مقبول عام نیز باشد، فاعل یا فاعلین، مرتکب اعمال خیانت‌آمیز به جامعه شده‌اند. البته پر واضح است که با پذیرش این شرایط دیگر جرم سیاسی مفهومی نخواهد داشت که بخواهیم درصدد تعریفی برای آن باشیم چرا که با وجود موانع مسئولیت کیفری، رفتار مبتنی بر شرایط فوق نه تنها مجرمانه نیست بلکه تحسین برانگیز می‌باشد و عمل چنین اشخاصی که در جهت اصلاح امور جامعه بپا خاسته‌اند، دقیقاً منطبق با آموزه‌های دینی و قرآنی و انسانی است. البته به نظر می‌رسد بهترین ضابطه‌ی تفکیک، احصای جرائم امنیتی می‌باشد. به عبارت دیگر هر رفتاری می‌بایست بررسی شود که آیا در چهارچوب فعالیت سیاسی است یا خیر؟ اگر پاسخ سؤال منفی است، سپس به تطبیق رفتار مرتکب در قالب جرایم حوزه امنیت پردازیم. قانونگذار باید سعی کند در جرم‌انگاری جرایم امنیتی راه قیام‌ها و جنبش‌های برخاسته از حس عدالت خواهی و اصلاح طلبی را به هیچ وجه مسدود ننماید. این که در ماده ۴۹۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ قانونگذار مقرر نموده: «هر کس با هر مرامی، دسته، جمعیت... که هدف آن بر هم زدن امنیت کشور باشد، اگر محارب شناخته نشود به حبس از دو سال تا ده سال محکوم می‌شود.» در سبک و سیاق قانون امویان است.

آنان (امویان) توجهی نداشتند که چه کسی و با چه هدفی امنیت جامعه را به هم می زند. هر که می خواهد باشد، پسر علی (ع) یا یک بادیه نشین! به خاطر اصلاح امت جدش باشد یا حب ریاست! - هر کس با هر مرامی امنیت کشور را به هم بزند، باید به سزای عمل خود برسد. البته سابقه‌ی تاریخی این ماده به سال ۱۲۹۰ قانون مجازات «مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکتی» بر می‌گردد و می‌توان گفت این ماده از ماده ۱۱ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ گرفته شده است؛ و مهم تر آن این ماده فقط شامل غیر نظامیان می‌شود و دامنه آن بسیار وسیع است و نظامیان برابر ماده ۱۹ قانون خاص‌شان محاکمه می‌شوند. به هر حال انتظار می‌رود قانونگذار در احصای جرایم امنیتی این نکته را مد نظر داشته باشد که هر انتقاد علیه حاکمیت یا هر حرکت سیاسی، با توجیهاتی از قبیل قصد براندازی، تحریک به شورش، تشویش اذهان عمومی در نطفه خاموش نشود؛ چرا که بسیاری از فعالیت‌های سیاسی مسلحانه مستلزم اقداماتی از قبیل آگاهی بخشیدن به افراد جامعه است که این اعمال می‌تواند نوعی تحریک یا تشویش تلقی شود. اگر قائل به این تفکیک نباشیم آن گاه باید بپذیریم سرکوب تمامی نهضت‌های آزادی‌بخش در طول تاریخ قانونی بوده است و رهبران این گونه جنبش‌ها عمل غیر قانونی انجام داده‌اند!

۳-۱- تفوق سیاست جنایی احساسی و عامه پسند در جرائم ناموسی

در خصوص تعریف اصطلاح «قتل ناموسی»، لازم به ذکر است که تا کنون تعریف رسمی‌ای از سوی سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در زمینه خشونت علیه زنان یا حقوق بشر مطرح نشده؛ اما آنچه معلوم است، این است که این نوع جرم، یکی از اشکال جرایم ناموسی علیه زنان می‌باشد و در واقع مهمترین مصداق و نوعی خاص از این مجموعه است. یاسمین حسن، روزنامه‌نگار پاکستانی، قتل ناموسی را این چنین تعریف کرده است: «عمل آدم‌کشانه‌ای که در آن، زن را به خاطر رفتار غیر اخلاقی که مرتکب شده یا گمان می‌رود که از او سرزده است، به قتل برسانند.» (صابر، ۱۳۹۶: ۲۹) «قتل ناموسی یک سنت و رویه باستانی است که در آن، مردی یکی از زنان خویشاوند خود را به نام ناموس و شرافت خانواده و به دلیل ارتباط نامشروع او با دیگری، حتی اگر زن قربانی یک تجاوز جنسی شده باشد، به قتل برساند.» (آنشور، سوپرایا، ۲۰۰۴: ۶۴)

آنچه در این نوع جرائم خود موجبی در اتخاذ سیاست جناسی عامه پسند و احساسی می‌گردد انگیزه ارتکاب جرم در این حوزه می‌باشد. ایجاد حس شرمساری در بزهکار، از طریق بی‌آبرو کردن و سلب حیثیت عمومی و اجتماعی وی، به از بین بردن و گسستن روابط اخلاقی و معنوی میان بزهکار و جامعه منجر می‌شود. برایت ویت، معتقد است که این روش، کنترل بیشتر و مؤثر بر جرم را در پی دارد و بزهکار را وادار می‌کند تا بار دیگر تلاش نماید، به عنوان شهروند، مطیع قانون شود. مردم بیشتر از بی‌آبرو شدن و شرمساری در جامعه می‌ترسند تا از مجازات رسمی. از دست دادن موقعیت، احترام و پیوند با جامعه، بسیار با اهمیت و قابل توجه است؛ درحالی که تحمل مجازات رسمی ممکن است به چنین نتایجی منجر نشود. (غلامی، ۱۳۹۳: ۱۰۵) بنابراین آنچه اتخاذ چنین تدابیری را توجیه می‌کند، ابتدا شرم حاصل رفتارهایی جنسی موجب این نوع جرائم از یک سو و سنت زدگی در این

جوامع که نمود ارتکاب جرائمی به این سنگینی را به راحتی توجیه می‌کند. در یک جامعه سنتی، شرف و پاکدامنی زن تنها به خودش تعلق ندارد؛ بلکه آن را سرمایه مشترک و همگانی اعضای خانواده، فامیل و قبیله می‌دانند.

تحقیقات نشان می‌دهد که بیشتر قتل‌های ناموسی، در جوامع مردسالار اتفاق می‌افتد. مردسالار بودن یک جامعه و گرایش‌های مردسالارانه در آن، زمینه بروز بیشتر چنین قتل‌هایی را در فرهنگ‌های فراهم می‌کند. در جامعه عشایری، نظارت اجتماعی امری یک طرفه و مردانه است و اغلب از سوی مردان اعمال می‌گردد و هیچ وقت دیده نمی‌شود که زنان، بر رفتار و تصمیمات مردان تأثیر داشته باشند؛ بلکه وظیفه اصلی آنان، رساندن خدمات اجتماعی به مردان است؛ از این رو، نظارت اجتماعی اعمال شده از سوی جامعه عشایری، به خاطر ساختار سیاسی جامعه و قدرت مردان، تک‌نظارتی است و به آن نظارت مردانه می‌گویند. در چنین شرایطی، زنان حق اظهارنظر، توبیخ کردن، شماتت و کتک کاری آنها را ندارند و چه بسا مشاهده شده است که زنان به هنگام دعوا و درگیری با دیگر زنان طایفه و گروه اجتماعی، رابطه جنسی مردان شان با آنان را به راحتی بیان می‌کنند و آن را افتخاری برای خود و لکه ننگی برای آنها می‌دانند و این سخن آنان، در جامعه زبانزد عموم می‌شود؛ درحالی‌که برعکس این سخن، پیامدهای اجتماعی دیگری را به بار می‌آورد و قتل ناموسی را رقم می‌زند. (روگی، ۲۰۰۸: ۱۰۲)

با تبیین جرائم ناموسی و بیان ابعاد آن در بازخورد با انجام و ارتکاب آن می‌توان آن را به راحتی در قالب سیاست جنایی عوام‌گرا و عامه‌پسند مورد تدقیق و بررسی قرار داد. بنابراین این واقعیت است که اتخاذ تجربه نظام‌های کیفری توسعه یافته در زمینه فرآیند نفوذ اندیشه‌های عامه‌پسند عوام‌گرا به سیاست‌های کیفری جرایم جنسی، می‌تواند به درکی عمیق از بسترهای عمیق نسبت به این ضرورت که بایست تدابیری لازم در بازخورد با اقدامات خودسرانه احساسی در این حوزه در نظر گرفته شود. در این خصوص می‌توان این واقعیت را واکاوی کرد که در بسیاری از موارد واکنش‌های کیفری عوام‌گرا در مواجهه با جرائم جنسی در فضایی احساسی و هیجانی، به ویژه پس از حوادث مهم جنایی، مطرح می‌شوند و در تلاش اند تا با توسل به تدابیر کیفری شدید، پدیده‌های مجرمانه را در کوتاه‌ترین زمان ممکن کنترل کنند. براینکه این رویکرد این حقیقت است که چنین نگرش‌هایی در تبلور خود این ضرورت را احساس نمی‌کنند تا ابتدا به بازشناسایی علمی و جرم‌شناختی پدیده مجرمانه‌هایی چنین پرداخته، سپس اقدامات مقتضی هر چند سنگین را اتخاذ کنند. ماحصل ابتدایی این رویکرد استناد به تفسیر‌هایی علمی و فرار رو به جلو از استدلال‌های غیر علمی و مبتنی بر رویکردی تمامیت‌خواه خواهد بود. در وهله دوم نیز می‌تواند با شناسایی بسترهای نمود جرائم جنسی آن را در کنترل و سیطره خود درآورده و بتواند با تدابیری واکنشی و کنشی مناسب حداکثر بهره‌وری را بگیریم. چرا که عوام‌گرایی احساسی در برخورد با جرائم، به ویژه جرائم جنسی این نگرش را در پاسخ به عوامل ناکامی سیاست‌های کیفری سختگیرانه در کنترل جرم، به صورتی فرافکنی را در پیش می‌گیرد، که در نهایت ریشه تداوم ناامنی را مقاومت در برابر اجرای این سیاستها و نیز وجود گروه‌های غیرخودی و ناهمگن با اکثریت جامعه تلقی می‌کند.

در این میان بازنمایی رسانه ای بزهکاری با صبغه جنسی نقش فراوانی در افزایش گرایش به عوام گرایی کیفری در حوزه عدالت کیفری جرائم ناموسی داشته است. هرچند بیشتر رسانه ها مدعی اند که استقلال دارند و وامدار احزاب سیاسی نیستند و آنچه را که بیان می کنند بازتاب دیدگاه های مردم است، با این حال به ندرت می توان رسانه ای را یافت که جهت گیری سیاسی و ایدئولوژی مشخصی نداشته باشد. رسانه های دولتی معمولاً دیدگاه های رسمی دولت را بیان می کنند. رسانه های حزبی و سیاسی نیز دیدگاه های موافق اندیشه سیاسی حزب خود را در اولویت قرار می دهند. (فرجیها، مقدسی، ۱۳۸۹: ۵) در هر دو نوع رسانه که در ایران زیر سیطره حاکمیت قرار دارد، صبغه ایدئولوژیک حاکمیت نیز در این خصوص مهملی خواهد بود، که عوام گرایی عامه پسند در حوزه جرائم جنسی ناموسی را گسترش دهد.

اینگونه سیاست جنایی آغشته به سیاست کیفری را می توان در قانون مجازات نیز مورد واکاوی قرار داد. مقنن کیفری در یک مورد استثنائی، قتل در فراش را پیش‌بینی نموده است و تنها به شوهر اجازه داده چنانچه زوجه را در وضعیت مجامعت (زنا) با بیگانه مشاهده نماید، هر دو نفر را به قتل برساند. این تجویز قانونی که ریشه فقهی داشته و حقوقدانان به دفعات آن را مورد نقد جدی قرار داده‌اند، در زمره مقررات جرم‌زای کیفری تلقی می‌شود. مجوز ارتکاب قتل از ناحیه مقنن کیفری صرفاً به شوهر تفویض شده و هیچ یک از خویشاوندان زوجه اعم از پدر، مادر، فرزندان، برادران، خواهران یا سایر منسوبین، از چنین حقی برخوردار نیستند. شوهر باید همزمان نقش ضابط و کاشف جرم، مقام تعقیب و تحقیق و رسیدگی و مجری حکم را ایفا نماید و متعاقباً بعد از وقوع قتل، ثابت کند که طرفین در حال زنا بوده‌اند!!! این در حالی است که در فقه اگر واکاوی شود می توان نظرات متعدد و مختلفی را باز یافت. از منظر مشهور فقها، مرد می تواند هم زوجه و هم زانی را به قتل برساند و احصان زوجه و زانی را شرط ندانسته اند. که انتفای قصاص در این خصوص منوط به اثبات وجود شرایط توسط زوج می باشد. در این راستا ابن فهد حلی می نویسد: « هرگاه فردی کسی را بکشد و ادعا کند که مقتول را در بستر زن خود یافته است، قصاص می شود مگر آن که برای ادعای خود بینه اقامه کند.» (حلی، ۱۳۸۲: ۲۱۱)

در نوشتگان علامه حلی نیز همین مضمون مورد بررسی است. بنابراین بیان می کنند: « همسر خود را با مردی در حال زنا بیابد می تواند آن دو را به قتل برساند ولی ادعای وی پذیرفته نیست، مگر آنکه بینه اقامه کند یا اولیای دم مقتول، وی را تصدیق نمایند.» (علامه حلی، ۱۳۸۵: ۱۷)

از میان فقهای معاصر، امام خمینی (ره) در این باره با پذیرش دیدگاه مشهور می نویسد: « هرگاه شوهری همسر خود را با مردی در حال زنا بیابد و علم به پیروی زن از مرد اجنبی داشته باش د می تواند آن دو را به قتل برساند و از بابت این قتل، گناهی مرتکب نشده است و قصاص هم نمی شود. این مربوط به حکم بین فرد و خدا می باشد و گناهی بر او نیست، اما از نظر ظاهری (از نظر قانونی)، قاضی بر اساس موازین قضایی حکم می کند؛ در نتیجه اگر زوج، مردی را بکشد و ادعا کند که او را با همسر خود یافته

است و نتواند بر اساس آن چه شارع مقرر نموده است، شاهد اقامه نماید؛ حکم به قصاص آن مرد خواهد شد» (موسوی خمینی، ۱۳۸۷: ۴۹۲)

این در حالی است که آیت الله خوئی در این زمینه معتقدند که حتی اگر شوهر ببیند زن وی در حال زنا با مرد دیگری است حق کشتن هیچ یک از آن دو را ندارد. لذا بر نظر مشهور نقد وارد نموده و می‌فرماید: «قول مشهور این است که چنانچه کسی، شخصی را با زوج‌هایش در حال زنا مشاهده کند و زن هم با او همکاری داشته باشد، می‌تواند هر دو را بکشد و این قول مشهور، خالی از اشکال نیست؛ بلکه قابل منع است.» (موسوی خوئی، ۱۳۸۱: ۸۴)

ایشان بر اثبات ممنوعیت قتل در فراش چنین استدلال نموده‌اند: ۱- ضعف سندی برخی روایات که به آن استناد شده است. ۲- برخی روایات، درباره کشتن دزدی است که با همسر فرد تجاوز کرده، که این مصداق دفاع مشروع است و اختصاصی به بحث زنا ندارد و حتی اگر فردی به قصد چیز دیگری نیز وارد منزل کسی شود صاحب خانه حق دفاع در حد لازم را دارد. ۳- در روایتی از پیامبر (ص) نقل شده که ایشان از مردی پرسیدند: اگر مردی را با همسرت ببینی چه می‌کنی؟ عرض کرد او را می‌کشم، پیامبر (ص) فرمود: ولی کشتن فقط در صورت وجود چهار شاهد که شهادت بر زنا بدهند، جایز است. بیشتر فقهای اهل سنت نیز اجازه قتل را به شوهر نمی‌دهند. (موسوی خوئی، ۱۳۸۱: ۸۵)

بنابراین همانطور که مشاهده می‌گردد مبنای قانونی و فقهی اگر چه شروطی مطلق و نسبی را در قتل‌های ناموسی و ایجاد محدودیت برای آن در نظر می‌گیرند، اما همانطور که بیان شد انگیزه‌هایی چون شرم و تفوق مرد سالاری رویه‌ای عامه‌پسند و عوام‌گرا را در این گونه جرائم ایجاد می‌کند.

۲- گفتمان رسانه‌ای اندیشه‌ای ایدئولوژیک بر سیاست جنایی ایران در جرائم امنیتی

عنوان جرائم علیه امنیت به جرائمی اطلاق می‌شود که در درجه اول مضر به حال امنیت حکومت هستند. در این جرائم از آنجاکه زیان دیده مستقیم و اولیه آن حکومت وقت است بحث در مورد رعایت حقوق متهمان چنین جرائمی مطرح بوده و هست؛ حکومت در چنین جرائمی نمی‌تواند کاملاً بی‌طرف باشد و احتمال جانب‌داری به نفع خودش همواره وجود دارد. (یزیدیان جعفری، ۱۳۹۵: ۵۹) اگر بخش تعزیرات قانون مجازات اسلامی در خصوص جرائم علیه امنیت مورد مطالعه قرار گیرد در همان ابتدا می‌توان حساسیت قانونگذار و خطوط قرمز وسیعی را در آن یافت. این حساسیت عملاً، آنچه را القاء می‌نماید، سطره‌ای سرکوب‌محور در این نوع جرائم است. شروع کتاب پنجم (تعزیرات) با سر فصل مربوط به جرائم ضد امنیت منبث از فقه به نوع مجازات نظر داشته که می‌توان موضوع جرم را در آن کم رنگ تر یافت. از طرفی صرف نظر از اولویت امنیت برای قانونگذار ما نسبت به سایر جرایم با بزه دیده خاص، به نظر می‌رسد تمسک به نوعی تمامیت خواهی در نحوه انشاء قانون منشأ این رویکرد باشد. از سویی دیگر، افزایش احساس ناامنی ناشی از القائات رسانه‌ای و ترس از جرم به عنوان یکی از عوامل

تأثیرگذار بر پیدایش رویکردهای امنیت مدار مطرح شده اند. به ویژه وقتی این القاء احساس ناامنی دارای دامنه ای باشد که اقتدار، موجودیت و ماهیت حاکمیت را نشانه رود. در مقابل آنچه شاهد خواهیم بود، واکنشی سهمگین و سنگین در این حوزه خواهد بود. بدین سان، رسانه‌ها نقش ویژه‌ای در فرایند جامعه‌پذیری و آموزش و یادگیری هنجارهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی دارند. رسانه‌های گروهی در شکل‌دهی به گرایش‌ها و ارزش‌های متداول در یک جامعه و تعلیم رفتارهای اجتماعی مطلوب و نامطلوب نقش مهمی ایفا می‌نمایند. با افزایش نقش رسانه‌های ارتباطی جمعی در چند دهه اخیر از نقش پرورشی خانواده و مدرسه کاسته شده و این نهادها بخشی از کارکرد و نقش‌های خود را به رسانه‌ها واگذار نموده‌اند. (جهان بین، ۱۳۸۲: ۹۹) بنابراین با این نگرش باید بیان کرد وسایل ارتباطی جمعی می‌توانند با بهره‌گیری از ابزارها و شگردهای تبلیغاتی با محوریت اندیشه و باورهای دینی، ملی و فرهنگی به مخاطبان خود نوعی نفرت، واکنش‌های نامعقول و ... را القاء نمایند.

آنچه در این چرخه ممکن است هجمه پیدا کند، تأثیر قانونگذار از این القانات است. به ویژه اگر این نفرت پراکنی در حوزه جرائم امنیتی باشد که به نظر به غایت اینگونه خواهد بود. گسترش ناامنی و ترس از جرم، موجبات تشویش خاطر شهروندان و کاهش احساس امنیت عمومی را فراهم می‌کند و در این شرایط، امنیت به کالایی پرترفدار، تبدیل می‌شود. گسترش ناامنی خود یکی از زمینه‌های ظهور و پیدایش حاکمیت رویکرد امنیت‌محور و از جمله نادیده انگاشتن موازین حقوقی و ملاحظات حقوق بشری به منظور تأمین و تضمین امنیت به شمار می‌رود. ریشه‌یابی علل احساس ناامنی بالا در بین شهروندان تحت تأثیر عواملی است که یکی از اصلی‌ترین آن‌ها رسانه‌های جمعی است؛ زیرا در عصر حاضر که به عصر اطلاعات و ارتباطات مشهور است، قالب‌های ذهنی و ساختار گرایش و ارزیابی افراد از وضع امنیتی جامعه به شدت به واسطه نوع پرداختن رسانه‌ها به شرایط امنیتی جامعه، نوع اطلاع‌رسانی از حوادث و جنایات تعیین می‌گردد و این ویژگی تعیین‌کننده رسانه‌ها روز به روز گسترده‌تر می‌شود. (فرجیها، ۱۳۸۵: ۱۰۵)

این ناامنی که در جامعه از طریق رسانه پمپاژ می‌گردد، در نهایت به سود حاکمیت در جرائم امنیتی خرج می‌گردد. پس با این رویکرد می‌توان رویکرد‌های سرکوبی شدید و واکنش‌های تکانه‌ای و نامعقولی در این حوزه شاهد باشیم. در ایران چالش وقتی است که بی‌محابا قانونگذار مصادیق بی‌حصری را از جرائم امنیتی (علیه امنیت) در قالب افساد فی‌الارض به عنوان مجازاتی حدی، جای داده و دامنه این گسترده‌گی را گسترده‌تر نموده است. افزایش احساس ناامنی و نگرانی نسبت به افزایش آمار ارتکاب جرم، راه را برای ورود به ایدئولوژی امنیت‌گرا که طرفدار شدت عمل و سرکوبی است فراهم آورده است. در نتیجه با استناد به تلاش برای رفع ترس و تأمین امنیت عمومی، سیاست‌هایی در جهت حذف حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی و حقوق دفاعی متهم وضع شده است. برنامه‌هایی که پیامد آن اعدام، حبس‌های طولانی مدت بدون امکان آزادی مشروط، کنترل و طرد برخی از گروه‌های مجرمان و به طور کلی پاسخ‌های قاطع، شدید و نفی هرگونه اغماض در برابر متهمان و مجرمان است. در رویکرد امنیت‌مدار، به دلیل اولویت یافتن دغدغه تأمین امنیت بر تمام اهداف دیگر نظام کیفری، مجرم دشمن جامعه تلقی می‌شود و حقوق کیفری در صدد اصلاح و درمان آنان نیست، بلکه با تشدید کنترل و نظارت بر آنان، به تضمین هدف اصلی خود یعنی

تأمین امنیت می‌اندیشد. این رویکرد، منعکس‌کننده مضامین و دغدغه‌هایی همچون افزایش کنترل اجتماعی جرم، اعمال کیفرهای بازدارنده، ناتوان و محروم‌کننده مجرمان و ماهیت انتخاب عقلانی جرم هستند. ایدئولوژی امنیت‌گرا در واقع رویکردی است که از یکسو، نظارت بر مجرم و گروه‌های بزهکار، افراد در معرض ارتکاب جرم و کنترل آن‌ها را مورد رصد قرار می‌دهد از سوی دیگر با توجه به مولفه‌هایی چون رسانه آنها را در جامعه به باور مندی می‌رساند.

بنابراین این موضوع دارای فرایندی است که ابتدا رسانه در بزرگ‌نمایی بخشی از نگرش حاکمیت می‌کوشد و آن را به عنوان جلوه‌ای از امنیت و اقتدار برای جامعه تعریف می‌کند. سپس عدول از قواعد حاکم بر این گستره را مستمسکی برای ایجاد رعب و ترس در دل مردم و توجیه مجازات‌های سخت و رویکرد سرکوب در این فرایند می‌کند.

نتیجه‌گیری:

همانطور که در متن نیز بدان اشاره شد وقتی صحبت از اندیشه در سیاست جنایی می‌گردد، بایست گفتمانی جامعه محور را تداعی کنیم. این در حالی است که اندیشه در سیاست جنایی بستری برای ورود ایدئولوژی می‌شود و همین مجرا موجبی می‌گردد تا گفتمان اجتماع محور سیاست جنایی جای خود را به نگرش‌هایی تام‌گرا و واکنشی صرف در تقنین، اجرا و قضا دهد. ره‌آورد این اندیشه ورزی ایدئولوژیک، گفتمان مبتنی بر سرکوب است که در بستر زمان به تار و پود عدالت کیفری تنیده می‌شود و در آن نهادینه می‌گردد.

با این نگاه وقتی طرح بحث از سرکوب می‌گردد و آن را در فرایند تقنینی، اجرایی و قضایی واکاوی می‌کنیم، می‌توان برداشتی آزاد از تدابیری را یافت که از متن اندیشه‌هایی تک بعدی که یا دین محور هستند یا برخاسته از آرمان‌گرایی انقلابی و سیاسی، است. چالش اساسی اندیشه در سیاست جنایی بعضاً فقدان عقلگرایی در کیفر گذاری از یک سو و سیاست زدگی مضمونی از سوی دیگر است. چرا که آنچه مسیر جرم‌انگاری را در این نوع سیاست جنایی هموار می‌کند، اخلاق‌گرایی است که یا برخاسته از تفسیر دین و یا استیلای ایدئال‌گرایی ایدئولوژی است. بنابراین برون‌داد این رخداد در سیاست جنایی را می‌توان رویکردی مضیق دانست که این نگرش هر چه مضیق‌تر باشد فضای تنفس شهروند و نیز اتخاذ تدابیر اجتماع محور محدودتر خواهد بود. این رویه مضیق را در تقنین می‌توان در برداشت‌های احساسی و عوام‌گرای قانونگذار مشاهده کرد. اینکه آنچه بر اساس حادثه‌ای در جامعه موجبی در تقنین کیفری می‌گردد و در بازخورد با آن می‌توان واکنش تند و شدید قانونگذار را دریافت، نشان از این مهم می‌دهد که سیاست جنایی تقنینی برداشت‌های سزاگرا را در قاموس قانونگذاری خود قرار داده است. سرکوب محوری تقنینی این هدف را القاء می‌کند که: قانونگذار؛ در اجرای وظیفه تقنینی خود جرم‌انگاری را با هدف حمایت از ارزش‌های مورد قبول جامعه و رعایت مصلحت اجتماعی گسترش دهد. گسترش جرم‌انگاری تنها بخشی از هدف اصلاح در جامعه است، بخش دیگر مجازات و نحوه اجرای مجازات است.

در سیاست جنایی تقنینی لازم است که برای جرم انگاری و خلاف قاعده دانستن رفتارهای افراد انسانی که تا قبل از این فرایند مباح تلقی می‌شدند، توجیحات و توضیحات متناسب با این اقدام ارائه شود که ناخواسته آنچه دست‌آویز خواهد شد، روزمرگی در جرم انگاری است. به عبارت دیگر حوادث روزانه مهملی برای قانونگذار سرکوب نگر است تا به واسطه حوادث اتفاقی روزانه مجازات‌هایی سخت را اعمال کند. اما اینکه به دنبال تضمین کدام هدف می‌باشد تنها می‌توان یک پاسخ داد؛ تأمین امنیت با هر ابزاری. شاید وسواس قانونگذار در این عرصه امنیتی باشد که بخش ناپیدای جامعه یعنی حاکمیت را در بر می‌گیرد و این مهم مستمسکی برای برخوردهای تکانه‌ای و گاهاً سخت و نامعقول تلقی گردد. چراکه در جرم انگاری‌ها لازم است که اصل حداقلی بودن حقوق کیفری رعایت گردد. بنابراین جرم انگاری در فرایند تقنین با اندیشه ای برگرفته از ایدئولوژی نوعی سیاست جنایی تقنینی به معنا و مفهوم امروزی آن از طریق فرآیند قانون‌گذاری کیفری که روال عادی آن در مقررات فرائق تقنینی و فروتقیننی مشخص گردیده است، عملی می‌گردد. پس چالش سیاست جنایی سرکوب در فرایند تقنین می‌تواند بدوی‌ترین نگرش سزاگرایی در این فرایند باشد که مسیر تمامیت‌خواهی کیفری را هموار کرده و به نوعی در جامعه متعارف جلوه می‌دهد. به هر حال آنچه برون داد این پژوهش در خصوص اندیشه و جایگاه آن در سیاست جنایی است، رویکردی سرکوب‌گر است که آن را در قوانین و فرایند تقنینی و نیز در اجرا و در نزد متولیات عدالت کیفری مشاهده نمود.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابراهیمی، شهرام، صادق نژاد نائینی، مجید، (۱۳۹۲)، تحلیل جرم شناختی جرائم اقتصادی، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال ۲، ش ۵.
- ۲- احمد انور، سمیر نعیم، (۲۰۰۰)، الفساد و الجرایم الاقتصادية فی مصر، المصریه العربیه.
- ۳- آهنگران، رسول، محمد، سعیدی، مهرداد، اورسجی، رضا، (۱۳۹۵)، بررسی حدود غیرموضوعه (ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی) با رویکرد فقه مقارن، فصلنامه حقوق جزا و سیاست جنایی، دوره ۱، ش ۲.
- ۴- جهان بین، داریوش، (۱۳۸۲)، نقش رسانه‌ها در کنترل و امنیت اجتماعی، فصلنامه حقوقی دادگستری، ش ۴۳.
- ۵- حلی (علامه)، حسن بن یوسف، (۱۳۸۵)، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامایه، قم: موسسه امام صادق (ع)، ج ۲، چ ۷.
- ۶- حلی، ابن فهد احمد بن محمد، (۱۳۸۲)، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، قم: موسسه نشر اسلامی، ج ۵، چ ۷.
- ۷- رهبر پور، محمد رضا، نور محمدی، حسین، (۱۳۹۷)، چالش‌های حقوقی- قضایی جرم افساد فی الارض در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال ۶، ش ۲۲.
- ۸- زراعت، عباس، (۱۳۹۷)، حقوق کیفری اقتصادی، تهران: انتشارات جنگل جاودانه، چ ۵.
- ۹- سمیعی زنوز، حسین، حبیب زاده، محمدجعفر، صابر، محمود، (۱۳۹۵)، تحلیل جرم: اخلال در نظام اقتصادی کشور از طریق قبول سپرده اشخاص در حقوق ایران، فصلنامه آموزه‌های حقوق کیفری، ش ۱۱.

- ۱۰- صابر، مهدی، (۱۳۹۶)، بررسی عوامل قتل های ناموسی در سال ۱۳۹۳ (مورد مطالعه: شهرستان ایلام)، فصل نامه دانش انتظامی ایلام، سال ۸، ش ۲۲.
- ۱۱- غلامی، حسین، (۱۳۹۳)، عدالت ترمیمی، تهران: انتشارات سمت، چ ۴.
- ۱۲- فرجیها، محمد، (۱۳۸۵)، بازتاب، رسانه ای جرم، فصلنامه رفاع اجتماعی، سال ۶، ش ۲۲.
- ۱۳- فرجیها، محمد، مقدسی، محمد باقر، (۱۳۸۹)، رویکرد عوام گرایی کیفری به عدالت کیفری نوجوانان
- ۱۴- محمدی، جلال، (۱۳۹۶)، بررسی تطبیقی جرم محاربه در قانون جدید مجازات اسلامی ایران و فقه اسلامی (مذاهب خمسه)، فصلنامه جبل المتین، دوره ۶، ش ۱۸.
- ۱۵- مظاهر تهرانی، مسعود، (۱۳۹۹)، شرایط تحقق جرم اخلال در نظام اقتصادی، برگرفته ازسایت سازمان قضایی نیروهای مسلح، <https://www.ettelaat.com/mobile/?p=&device=phone۱۲۸۰۰۱>
- ۱۶- مظاهری تهرانی، مسعود، (۱۳۹۲)، نگاهی به تحولات قانون جدید اسلامی، روزنامه اطلاعات خبر دوشنبه، ش ۲۵۶۵۲.
- ۱۷- موسوی خمینی، روح الله، (۱۳۸۷)، تحریر الوسیله، قم: انتشارات اعتماد، ج ۱، چ ۴.
- ۱۸- موسوی خویی، ابوالقاسم، (۱۳۸۱)، مبانی تکمله المنهاج، قم: دار الکتب اسلامی، ج ۲.
- ۱۹- نجفی، محمدحسن، (۱۳۶۷)، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۴۱.
- ۲۰- یزدیان جعفری، جعفر، (۱۳۹۵)، تقابل امنیت فردی و ملی در جرایم علیه امنیت، پژوهش حقوق کیفری، سال ۴، ش ۱۴.
- ۲۱- Jean – luc Becher , Nicolas Queloz , (۲۰۰۷), "La Criminalite Economique et sa Regulation", universite de Fribourg (Suisse)
- ۲۲- Robert S. Summers, (۱۹۸۲), Instrumentalism and American legal theory, New York , Cornell University Press.
- ۲۳- Sjogren . Hans & Goran, Skogh , (۲۰۰۴), " New Perspectives on Economic Crime " , Edward Elgar Publishing Limited , U.K
- ۲۴- Suzanne, Ruggi (۲۰۰۸). Commodifying Honor in Female Sexuality: Honor Killings in Palestine. Middle East Research and Information Project.
- ۲۵- Triphati, Anushree and Yadav, Supriya (۲۰۰۴), For the sake of honour but.